

تأویل‌گرایی در عصر حافظ و تأویل در شعر حافظ

جعفر شعار

من در این خطابه می‌خواهم به یک نکته اشاره کنم و تا آن جا که مقدور است، آن نکته را با دلایل عرض کنم. این نکته، تأویل‌گرایی در عرصه حافظ و شعر حافظ است و بنده سعی کردم ببینم که آیا در این مقوله یعنی تأویل در ارتباط با شعر حافظ صحبت‌هایی شده یا نه. در مورد تأویل درباره قرآن مجید و آثار ادبا و اشعار مختلف، بحث‌های زیادی شده است ولی در ارتباط با شعر حافظ بنده کمتر صحبتی دیدم و این نکته‌ای که بنده می‌خواهم عرض کنم به نظرم بسیار حایز اهمیت است. اگر از موضوع کاملاً اطلاع داشته باشید، به این نتیجه خواهیم رسید که این تأویل به آن معنایی که عرض خواهم کرد، به دو کتاب که یکی کتاب آسمانی قرآن کریم و دیگری کتاب قدسی حافظ صدمه زده است. یعنی مطالب را از آن حالت ملکوتی به حالت ابتذال و پیش پا افتاده تبدیل کرده است.

بلبل ز شاخ سرو به گلبنگ پهلوی می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی

این قصهٔ عجب شنو از بخت واژگون ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

واژهٔ تأویل واژه‌ای است با بار معنایی فراگیر در عرصه‌های گوناگون و در زبان و ادبیات فارسی و عربی مسیرهای مختلفی را پیموده است. معنای اصلی آن بازگرداندن امری یا تحقق بخشیدن به آن است و معنای تعبیر خواب در عبارات قرآنی نیز برگرفته از همین معنای تحقق یافتن و بازگشت است. کاربرد این لغت در ادب عربی خاصه در قرآن مجید و در ادب فارسی به ویژه در کلام صوفیه شایع شده است. در آغاز، آن را غالباً به معنی تفسیر و ذکر دلایل عقلی و نقلی آورده‌اند. در تفسیر طبری همه جا پس از بیان مفهوم آیه، ذیل عنوان تأویل، به شرح و توضیح آیه می‌پردازد. طبرسی نیز می‌گوید: «تأویل گرفتن یکی از دو احتمال است که با ظاهر کلام مطابقت دارد». یعنی تفسیر به طریق استدلال، اما از همان آغاز تأویل را در معنای دیگری هم به کار بردند و آن گردانیدن روی سخن است، یا این که گوینده یا نویسنده سخنی را با سوابق ذهنی خود تطبیق دهد و در این مورد گاهی هم در الفاظ کلام تغییراتی داده‌اند. تأویل در زبان و ادبیات معانی گوناگون دارد. در فنون ادبی مجاز، استعاره و تشبیه همان حقیقت امر است. مثلاً در شعر حافظ:

دل عالمی بسوزی چو عذار برفروزی تو از این چه سود داری که نمی‌کنی مدارا؟

پیداست که عالم از قبیل مجاز است به علاقهٔ حال و محل. در زبان و دستور، تأویل جایگزین کردن کلمه یا جمله‌ای است که مراد گوینده است
 پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد و آن راز که در دل بنهفتم به در افتاد
 و در مصراع دوم «که» تأویلی است و جملهٔ «در دل بنهفتم» را می‌توان با «نهفته در دل» جایگزین کرد. یا در این بیت حافظ:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست

تأویل می‌شود به «من التفات نداشتم» در غیر این صورت، از نظر نحوی نمی‌شود ترکیبش کرد. این گونه تأویل را زبان شناسان و دستوریان جدید گاهی «گشتار» و گاهی «ژرف ساخت» گفته‌اند، اما رمزگرایی و سخن نمادین گاهی با تأویل اشتراک دارند و گاهی از آن جدا می‌شوند. مثلاً به گفته شادروان دکتر زرین‌کوب داستان شیخ صنعان، تمثیلی است از سیر روح که در روح عالم ماده به عشق دختر ترسا که رمزی از لذات عالم طبع است، دچار می‌شود، به آرایش‌های مادی که خوک چرانی، شرابخواری و زناربندی رمز آن است، می‌افتد و سرانجام آن چه وی را می‌رهاند، اشارت

غیبی است، یعنی جذبۀ الهی. در این مثال تأویل به قرینۀ حال و مقام در مفهوم صحیح آن به کار رفته است، اما گاهی صحیح نیست و صرفاً سخن به خلاف ظاهر تعبیر می‌شود و هیچ قرینۀ ای به مقصد و مقصود گوینده دلالت نمی‌کند. تأویلی که در این جا مورد بحث من است، در مفهوم برگرداندن روی سخن است و مؤول کلامی است که بر پایه سابقه ذهنی یا اندیشۀ از پیش ساخته گوینده باشد و با ظاهر الفاظ مطابقت نداشته باشد. به تعبیری دیگر، هیچ قرینۀ لفظی یا معنوی حال و مقام برای مفهوم مورد نظر وجود نداشته باشد. این امر در مورد قرآن کریم منطبق با تفسیر به رای است که با وجود رواج پر دامنه آن در میان فرقه‌های مسلمین، مفسران معتبر جهان اسلام آن را مردود دانسته‌اند، اما در آثار ادبی فارسی تعبیر‌گرایی از سده‌های نخستین دیده می‌شود و در آثار صوفیانه به ویژه باطینه از آن به عنوان ابزاری در بیان اندیشه استفاده شده و به تعبیری دیگر تکیه‌گاه اندیشۀ عرفانی، تأویل بوده است. این تأویل‌گرایی از سده دوم هجری با صوفیانی از جمله حسن بصری و ابراهیم ادهم بلخی و سپس در سده سوم سقطی و پایزید بسطامی و حسین منصور حلاج و ابوسعید ابوالخیر و ابوالقاسم قشیری آغاز شده و در سده‌های پنج و شش با ظهور عارفانی چون خواجه عبدالله انصاری و عین‌القضات همدانی و سنایی و میبدی به کمال رسیده و آنگاه در دوره مغول تأویل‌گرایی، خاصه در قصه‌ها و داستان‌های منظوم شدت گرفته است. در قرن هشتم، عصر حافظ عرفان در اوج خود بود و در سده‌های بعدی عارفانی معروف بوده‌اند که نمی‌توان آثار آنان را با آثار پیشینیان برابر نهاد.

بحث اصلی من درباره تأویل در شعر حافظ است. تأویل به معنای برگرداندن روی سخن یا تأویل معنایی به خلاف ظاهر الفاظ بی‌وجود قرینه در شعر حافظ دیده نمی‌شود. هرچه هست، سراسر مجاز، کنایه، استعاره و نیز آرایه‌های لفظی است که از دیوان او شاهکاری ادبی جادوانی ساخته است. می‌توان گفت که تأویل یا تأویل‌گرایی به شعر حافظ تحمیل شده، چنان که به کلام خدا قرآن مجید تحمیل شده است و مانند آن چه که در کتب دینی دیگر مثلاً اوستا صورت گرفته است. در سیاستنامه اشاره به این مطلب است. می‌نویسد که: موبدان گفته‌اند: ای ملک در زند سخنان هست، که هر سخن ده معنی دارد و هر موبدی و دانایی را در او قولی و تفسیری است. دیگر ممکن باشد که از آن قول تفسیری نیکوتر و عبارتی خوش‌تر بیاورد، یعنی مدرک بیاورد. مثالی از قرآن مجید می‌آورم: میبدی در کشف الاسرار در ذیل آیه «الله نور السموات والارض مثل نوره کالمشکاة فیها

مصباح... می‌نویسد: مصباح؛ محمد (ص)، مشکات؛ ابراهیم خلیل(ع)، لاشرقیه و لاغربیه که در آیه نور هست، یعنی ابراهیم نه مسیحی و نه یهودی بود. مثال دیگر قصه اصحاب فیل است. در زمان‌های اخیر کسی که گویا مارکسیسم بوده است، این قصه را به استعمار جهانی و گروه انقلابی در مکه تعبیر کرده بود. شاعرانی مانند ناصر خسرو تأویل را لازمه تفسیر قرآن می‌دانند. یک بیت از ایشان نقل می‌کنم:

هر که بر تنزیل بی‌تأویل رفت / او به چشم راست در دین اعور است

البته ناصر در مواردی هم تأویل را در معنی تفسیر و شرح منطقی می‌داند و گاه بنا به سابقه ذهنی که در وجه دین و جز آن دیده می‌شود، صرفاً تفسیر به رأی را در نظر گرفته است که اساس کار باطنیه بوده است. در عنوان خطابه‌ام هم شعری از حافظ خواندم که «بلبل ز شاخ سرو به کلبانگ پهلوی...» تأویل‌گری درباره این غزل است که این بیت اشاره دارد به زبان پهلوی و دین زرتشتی. کسی پاسخ داده است که بیت بعدی یعنی «بیا که آتش موسی نمود گل» باید نشانه علاقه حافظ به یهودی‌گری باشد و بیت دیگر «این قصه عجب شنو» نشانه مسیحیت شاعر باید باشد. تأویل‌گری در دیوان حافظ بسیار گسترده است. درون مایه شعر حافظ که سرشار از عرفان است، این تأویل‌گری را می‌طلبد. به گفته مرحوم زرین‌کوب، صوفیه و بسیاری از آشنایان و دوستداران آثار و افکار آن‌ها به اقتضای بیش‌کشفی و شهودی خویش، ادبیات خاص غزل و قصه را پر از راز و رمزی یافته‌اند که غالباً و رای ظاهر الفاظ کاشف از مقاصد و الفاظ آنهاست. گویی شعر و ادب برای آنها جنبه ذهنی بیشتر دارد تا جنبه عینی. اما چنان چه گفتم، دوستداران شعر حافظ به گونه گسترده به این کار دست یازیده‌اند که اگر چه برای اهل ذوق مطلوب و سرگرمی مفرحی بوده است، اما زیان‌های فرهنگی در پی داشته است. چند مثال دیگر:

می دو ساله و معشوق چهارده ساله / همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر

که می دو ساله را به قرآن مجید به سبب وجود سوره‌های مکی و مدنی و معشوق چهارده ساله را به رسول اکرم به سبب بعثت او در چهل سالگی (چهار ضرب در ده مساوی است با چهل) تأویل می‌کنند که تأویل باطلی است و به ویژه تأویل قرآن به می که در همان قرآن رجس شمرده شده است، خلاف ادب شرعی است یعنی آن دوستان حافظ مرتکب این خلاف ادبی شرعی شده‌اند. یا:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود / و این بحث با ثلاثه غساله می‌رود

در تأویل بیت، نخست مصراع دوم را به «و این بحث با سه دختر غزاله می‌رود» تغییر داده‌اند و سپس سرو و گل و لاله را به کنیزک‌های نوازنده و خواننده و رقاصه که مورد علاقه فرمانروای بنگالی بوده است و غزاله مربی آنها بوده است، تأویل کرده‌اند. همه ماجرا را اخوان ثالث در مجموعه مقالات خود چاپ اول به تفصیل نوشته است.

بنابراین اگر نگاه کنید از این گونه تأویلات در شعرهای حافظ دیده می‌شود، اما در عرصه دیگر تأویل پیش‌تاز است و آن موردی است که خواننده و دوستدار حافظ جذب شخصیت او می‌شود. خاصه که او را حافظ قرآن کریم می‌داند که هست.

عشقت رسد به فریادار خود به سان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت
و او را در ردیف اولیاء و معصومین می‌شمارد، آن گاه می‌بیند که در مواردی در شعرش سخن از می و معشوق می‌رود؛ می دو ساله و معشوق چهارده ساله و امثال این‌ها یا:

بر سر بازار جانبازان منادی می‌زنند دختر رز چندروزی شده که از ماگم شده است
یا به غزلی بر می‌خورند که گفتگو از زلف آشفته و باده مست است، چنین خواننده‌ای به اندیشه تطهیر می‌افتد و همه جا عموماً می را به می حقیقت یا معرفت و معشوق یا نگار را به خدا تأویل می‌کند و به تأویل‌های بی‌پایه و احياناً مضحک دست می‌یازد که ساحت پاک حافظ از این آرایش‌ها مبرا است.

نظر حافظ‌شناسان در این زمینه این است که شماری از اشعار حافظ بی‌گمان غنایی و درباره می تلخ و معشوق زمینی است و این جانب با تأملی که کردم به این نتیجه رسیدم که شماری از غزل‌های حافظ صرفاً در مورد می و معشوق است و تأویل‌پذیر هم نیست، برخی از غزل‌ها صرفاً عاشقانه و غنایی است و هیچ ارتباطی با عرفان ندارد. از قبیل «زلف بر باد نده تا ندهی بر بادم»، «ببرد از من قرار و طاقت و هوش»، «ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش»، «دامن کشان همی شد در شرب زر کشیده»، «گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید»، «دوش می آمد و رخساره برافروخته بود»، این‌جا فقط دو بیت آخر عرفانی است و بقیه عاشقانه است.

یا در غزل «دوش در حلقه ما قصه کیسوی تو بود» و قطعه «بر سر بازار جانبازان منادی می‌زنند» و شاید چند غزل دیگر هم از این قبیل باشد. در مقابل غزل‌هایی نیز هست که صرفاً عارفانه و به تعبیر برخی عرشی است از جمله «سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد»، «ای بی‌خبر بکوش که

صاحب خبر شوی»، «دوش وقت سحر از قصه نجاتم دادند»، «دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند»، «حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم» و ده‌ها غزل دیگر. شمار این دو گونه غزل‌ها که گفتیم محدود است و باقی غزل‌ها بخشی عرفانی است و بخشی دیگر عاشقانه زمینی است و غالباً هر بیت در معنای خود مستقل است. نتیجه سخن من در این مقال آن است که تأویل‌گری که در کلام خدا روا نیست، در سخن حافظ هم روا نیست. در کلام خدا منتهی بر فساد عقیده و احیاناً شرک می‌شود و در سخن حافظ به شکوه و عظمت و معنویت شعر او لطمه می‌زند و درون مایه شعر او را مختل می‌کند. به کسانی که سخن حافظ را با تحریف و تأویل نادرست به سوی ابتذال می‌برند و ذهنیات خود را به آن منتقل می‌کنند، می‌گویم چرا به زبان و ذهن حافظ توجه ندارند؟ به اندیشه‌های نقادانه‌اش نمی‌نگرند؟ چرا هشدارها و پیام‌های حکیمانه‌اش را نمی‌فهمند و پنجه‌های خالصانه او را نمی‌پذیرند؟ چرا در باب ایثارگری و فداکاری در راه حق، شعر حافظ را نمی‌خوانند که می‌گوید:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی

یا در تشویق به عمل و دوری از نومیدی به این غزل نمی‌نگرند که:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویشت آمد و هنگام درو

گفتم: ای بخت بخسبیدی و خورشید دمید گفت: با این همه از سابقه نومید مشو

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو

یا چرا درباره مناعت طبع و عزت نفس این ابیات را نمی‌خوانند که:

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گنج‌ها کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم

گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم

یا چرا در اصلاح جامعه و سیاست و مبارزه با ستمگران ظلم پیشه به هشدارهای حافظ توجه

ندارند:

صحبت حکام، ظلمت شب یلداست نور ز خورشید جوی بو که برآید

بر سر آریاب بی‌مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی به در آید

و موارد دیگر که بر حافظ‌شناسان و دوستداران حافظ پوشیده نیست.